

خبریه‌ها

نقش تاریخی خود را ایفا کنند!

از دو فرض و نتیجه فوق می‌توان نتیجه گرفت فقرا و حاشیه‌نشینان اطلاعاتی سهم و نقشی در آینده شهرها که هوشمندشدن آنها از مسلمات آینده خواهد بود نخواهند داشت و ما با جمعیتی مواجه خواهیم بود که تا پیش از این هم چندان برخورداری در مناسبات شهری نداشته، بلکه در شرایط جدید جمعیتی هستند، شهرنشینانی که تعاملاتشان با نهاده‌ا، ارکان و رویه‌های شهری به صفر میل خواهد کرد. لازم به ذکر است این اتفاق در هر دو سوی جمعیت کم‌برخوردار و سیاست‌های حاکمیتی ملاحظات امنیتی و اجتماعی جدی خواهد داشت.پیش‌نیاز همه بحث‌های بالا، فرض شهروندی است که متاثر از دگردیسی سیستم‌های حکمرانی و ارائه خدمات به سمت مجازی و هوشمندشدن، دچار تغییرات مبنایی و بنیادی شده است و ظهور «دولت الکترونیک»، «شهروند الکترونیکی»بودن را به مفهوم کلاسیک شهروندی تحمیل کرده است. شهروندی الکترونیک که به جای مفهوم شهروندی نشسته یا خواهد نشست، پیش‌نیاز حضور و تعامل در آینده بسیار نزدیک با همه ارکان بخش دولتی و بخش خصوصی خواهد بود که یکی از مهم‌ترین آنها موضوع هویت دیجیتال و رد پای دیجیتال افراد است. به عبارت دیگر شهروندی الکترونیک شرط لازم ادامه زندگی در آینده است که بر اساس دلایل برشمرده‌شده، این مهم، برای فرودستان و حاشیه‌نشینان اطلاعاتی و فقرا دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد. مدعی‌ای اصلی این‌نگارنده این است که اگر نهاده‌ها برای این دگردیسی‌ها تدبیری نیندیشند، گروه آسیب‌پذیر بسیار مهمی با بحران جدی و بالطبع جامعه و دولت با اَثیربحران‌های ناشناخته‌ای روبه‌رو خواهد شد؛ زیرا اهداف و ملاحظات و بایسته‌های این دو حوزه سیاستی به‌شدت در تناقض قرار خواهد گرفت.

حال باید چه کرد؟ یا چه می‌توان کرد؟

ازآنجاکه ساماندهی دیجیتال و مهارت‌آموزی دیجیتال برای بقای گروه‌های فرودست جامعه امری ناممکن و بسیار چالش‌برانگیز است، باید سیاست‌های جایگزین فوری اتخاذ شود. برای اینکه مخاطرات و ملاحظات جاماندگی و محرومیت قشر فرودست جامعه و جمعیت درخورتوجه حاشیه‌نشینان اطلاعاتی، آسیبی به روند توسعه فناوری محسور ارکان جامعه ازجمله دولت الکترونیک وارد نکند و توسعه شهر هوشمند دولت الکترونیک و کسب‌وکارهای مجازی و فین‌تک و فناوری‌های مالی با همین مدل دست‌وپاشکسته فعلی، دچار مشکل و شکست نشود، باید با الگویی، ففتر الگای، اطلاعاتی را مجهز به استفاده، حضور و ادامه با تغییرات جبری شهرهای هوشمند و دولت الکترونیک کرد. به دلیل سودآورنبودن این ساماندهی‌ها نمی‌توان از بخش خصوصی و بازار توقع داشت برای این گروه‌های آسیب‌پذیر فکری بکند و منطقا این کارها برعهده دولت‌ها و جزء کامل خدمات عمومی قرار خواهد گرفت و طبق معمول دولت توانایی، کفایت، صلاحیت و منابع لازم را برای این امر مهم و حیاتی در اختیار ندارد. همچنان باید به ان‌جی‌اوها (مؤسسات غیرانتفاعی اجتماعی) و خریه‌ها امید بست، خریه‌ها و ان‌جی‌اوها نقش تاریخی مهمی بر دوش دارند و امید است این وظیفه تاریخی را به‌خوبی انجام دهند. درصورتی‌که خریه‌ها نتوانند در ساماندهی به اطلاعات فقرا و کم‌برخورداران اجتماعی و ایجاد هویت دیجیتال برای فقرا موفق باشند، چند مشکل بزرگ پیش خواهد آمد. به گمان نگارنده اگر حکومت، جامعه و گروه‌های فرودست نتوانند به فوریت از این بحران گذشته و تبعات دامنه‌دار تاریخی آن را هضم و مدیریت کنند، به نظر می‌رسد قربانی این تصادم تاریخی با فقرا و سیاست‌های مرتبط با ایشان خواهد بود یا دولت الکترونیک و سیاست‌های آن پیش نخواهد رفت یا هر دو این موضوعات فروپاشیده خواهد شد. مشکل دیگر احتمالی نوعی انباشتیم اطلاعاتی و ایجاد کانال‌های سیاه حل معضل اتصال کم‌برخورداران به خدمات الکترونیک خواهد بود؛ که کمترین نتیجه آن آسیب بیشتر به قشر آسیب‌پذیر و آلودگی اطلاعاتی بیشتر در کشور است. معضل دیگر ازدست‌دادن و دست‌رسی‌ناجستن سیاست‌گذاران به اطلاعات بخش مهمی از جامعه برای اتخاذ تصمیمات و تدوین سیاست‌ها است. مشکل دیگر متوجه خود خریه‌هاست. به همین زودی‌ها، خریه‌ها نمی‌توانند از فقرا حمایت کنند؛ زیرا به دلایل ذکرشده در بالا و بی فایده‌بودن رساندن پول به آنها، خریه‌ها مجبور به حمایت کامل تا انتهای مسیر صرف و اخذ خدمت برای قشر فرودست می‌شوند؛ یعنی باید برای فقرا همه امکانات را فراهم کنند؛ چون دیگر خود آنها نمی‌توانند با پول دریافتی از خریه‌ها نیازهای خود را مرتفع کرده که عملا این امکانات و توانایی نزد خریه‌ها وجود نخواهد داشت. امیدوارم خریه‌ها به خاطر خود، جامعه و قشر فرودست و رشد الکترونیکی کشور نقش تاریخی خود را ایفا کرده و بیش از آنکه زمان طلایی از دست برود، به جمع‌آوری و ساماندهی اطلاعات فقرا و ایجاد هویت دیجیتال برای آنها برای اتصال به مدارهای اخذ خدمت و محصولات و دیگر حمایت‌های اجتماعی بپردازند.

ادامه از صفحه ۵

همه اینها از بیرون بازارچه

مرزبانی که در مقابل در ورودی بازارچه ایستاده، اجازه ورود به ما نمی‌دهد. تلاش می‌کنیم هماهنگی کنیم تا وارد بازارچه شویم. چند تماس تلفنی که یک ساعتی از وقتمان را می‌گیرد در نهایت به اجازه ورود منتهی می‌شود اما هنوز هم نمی‌گذارند وارد شویم. ظهر می‌شود و کم‌کم کارگران و کارمندان بازارچه را ترک می‌کنند. آخرین خورود که می‌خواهد از بازارچه خارج شود، در کنار در می‌ایستد، راننده‌اش از سرباز می‌پرسد همه رفتند؟ وقتی پاسخ مثبت می‌شود اشاره می‌کند که اجازه ورود به ما داده شود. حالا ما مانده‌ایم و بازارچه‌ای که دیگر کسی در آن نیست. یک ساختمان کوچک مرزبانی و یک ساختمان گمرک در این بازارچه قرار دارد و سوله‌ای نیمه‌کاره نیز در پشت آنها خودنمایی می‌کند. این گمرک حتی انبار هم ندارد و در آن سوی مسیر، در دیگری قرار دارد که احتمالا رو به مرز عراق باز می‌شود.

در مقابل در دوم می‌ایستیم و سعی می‌کنیم چند عکس از آن سوی در بگیریم؛ اما خیلی زود مردی دمپایی‌پوش خودش را به ما می‌رساند و سعی می‌کند سوئچ ماشین را از ما بگیرد. از او کارت شناسایی می‌خواهیم و تنش بالا می‌گیرد. در نهایت دو مرد دیگر می‌رسند و یکی از آنها، به شرط پاک‌کردن تصاویر اجازه می‌دهد بازارچه را ترک کنیم. این همه آن چیزی است که این بازارچه یا گمرک با هر نام دیگری که بر آن می‌گذارند، دارد و البته مهم‌ترین راه‌حل مسئولان اجرایی شهرستان برای خروج از وضعیت فعلی است.

اعتصاب نگدگان چه می‌گوید

به شهر برمی‌گردیم. پاساژها و مغازه‌های فروش اجناس همچنان تعطیل‌اند و مغازه‌داران در مقابل مغازه‌های خود نشسته‌اند. روز پنجشنبه درهای اصلی پاساژها به دستور ویژه‌ای که صادر شده، باز شده‌اند. بین مغازه‌داران که می‌رویم و می‌گوییم خبرنگاریم همگی با هم شروع به حرف‌زدن می‌کنند. یکی از آنها می‌گوید: بعد بیست‌وپنچ‌روز تازه آمده‌اید اینجا برای چه؟ این بیست‌وپنچ‌روز کجا بودید؟ دیگری می‌گوید: کارِت را نشان بده اگه راست می‌گویی. آن یکی از پشت سر به کردی می‌گوید با اینجا حرف نزبند. از آنها می‌خواهیم درخورتوجه توضیح بدهند چه مشکلی دارند؛ اما حاضر نیستند حرف بزنند. یکی از مغازه‌داران که جوان‌تر است، جلو می‌آید و می‌گوید: سه بار با من مصاحبه کرده‌اند. سه بار صداوسیما آمده اینجا گزارش گرفته ولی پخش نکرده. صداوسیمای کردستان که باید درد را با بگوید، می‌گوید اینجا هیچ خبری نیست. از من مصاحبه گرفته‌اند؛ ما مطمئن ۱۰ متر آن طرف‌تر پاکش کردند. به او توضیح می‌دهم صداوسیما بعضی از گزارش‌ها را با عنوان گزارش ویژه آرشبو می‌کند و پخش نمی‌کند و اطمینان می‌دهم که حرف‌هایش را بنویسم. بیشان بحثی شکل می‌گیرد که حرف بزنند یا نه و در نهایت راضی می‌شوند توضیح بدهند. همان جوان می‌گوید: «من پنج سال است در این بازار مغازه دارم. قبِلش کولبری کرده‌ام. امروز ۳۰ سال دارم و سرمایه‌ام ۵۰ میلیون تومان هم نمی‌شود. این دو ماه از جیب خورده‌ام و شرمند زخم هستم. دیگر چه می‌خواهی بدانی؟ می‌پرسم چه چیزی می‌فروش و چرا مغازه‌اش را تعطیل کردی؟» می‌گوید: «اگر می‌دانی چرا تعطیل کرده‌ام، اصلا چرا آمده‌ای اینجا؟ معلوم است که چرا تعطیل کرده‌ایم؛ مرز را بسته‌اند. من همه دارایی‌ام همین جنس‌های توی مغازه. اجاره‌ای است. هر دفعه ۱۰ تا ماشین لباسشویی و یخچال می‌آورم که از هرکدام صد هزار تومان سود کنم و بتوانم دفعه بعد دوباره ۱۰ جنس بیآورم بزنم اینجا. حالا هم سه، چهار یخچال برایم مانده که فروختن و نفروختنشان فرقی به‌حالم نمی‌کند. اگر نتوانم این‌جنس‌ها را بیآورم، چه کسی نان من را می‌دهد؟ یک کارخانه این شهر دارد؟ یک کارگاه این‌ش شهر دارد؟ اگر یک کارخانه داشت، ما‌هی کی میلیون تومان به من حقوق می‌داد، با افتخار کارگری می‌کردم و خیالم راحت بود که درآمد معلوم است. الان چه؟ باید به صد نفر جواب پس بدهیم و آخرش هم نتوانیم چیزی بیآوریم. نمی‌گویم قاجاق چون کُرد قاجاقچی نیست. من یک فروشنده‌ام و حالا می‌خواهم همه زندگی‌ام را در یک بگیرند. یکدیگر از فروشنده‌گان فقط چند نفرمان توانستیم برویم تو. آقای سعید جلیلی از طرف رهبری آمد مسجدجامع به ما گفتند بایید مسجد. ما رفتیم مسجد و به ما گفتند مشکلتان قرار است حل شود. رفتیم مسجد، اما آقای جلیلی گفت از این مرز دیگر واردات نکنید. فقط صادرات کنید. ما چه چیزی داریم صادر کنیم؟ شما به من بگو چه چیزی صادر کنیم؟ اینجا کارخانه می‌بینی؟ اینجا چیزی می‌بینی که صادر کنیم؟ به کی صادر کنیم؟» دیگران هم با او همصدا می‌شوند و هرکس چیزی می‌گوید، از آنها خداحافظی می‌کنیم و به مسیرمان ادامه می‌دهیم. چند مغازه در این مسیر باز هستند. داخل یکی از آنها می‌روم. مشغول صحبت با تلفن است. می‌گوید دلار بالا رفته و قیمت‌ها هم دیگر قیمت‌های قبلی نیست. تلفنش که تمام می‌شود می‌پرسم مغازه‌اش را چندوقت است که باز کرده؟ می‌گوید دو روز تعطیل بودم و حالا باز کرده‌ام. زندگی خرج دارد. نمی‌شود که نان نخورد. کار بقیه به من ربطی ندارد. خداحافظی می‌کنم و به

اقتصاد

بانۀ در اگما



یکی از پاساژها می‌رویم. اینجا هم مغازه‌داران روی پوله‌ها نشسته‌اند. از آنها می‌خواهیم که حرف بزنند، اما می‌گویند باید صبر کنیم تا یکی از مغازه‌داران بیاید. مردی پایه‌سن‌گذاشته چنددقیقه بعد می‌آید. انکار بزرگ‌تر جمع، اوست و به نمایندگی از دیگران حرف می‌زند. می‌گوید: «۱۰ سال است که اینجا مغازه دارم. این مغازه‌داران همه مثل پسرهای من هستند. ما چیزی جز باز شدن مرز نمی‌خواهیم. دو بچه دارم که هر دو لیسانس دارند و بی‌کارند. پسر بزرگم اینجا پیش خودم شاگردی می‌کند. ماهی ۶۰۰ هزار تومان به او می‌دهم که خرج خودش و عروس و نوه‌اش شود. حالا همه با هم از نان‌خوردن افتاده‌ایم. ما هم دوست نداریم این‌طوری زندگی کنیم. ما هم کالای ایرانی دوست داریم، اما اینجا جایی را می‌بینی که کالا بسازد؟ کارخانه هست که من نرقتم و کار نکردم؟ پسرم نفت و کار نکرد؟» می‌دهد و می‌گوید: «این شماره را می‌بینی که کنایه اینجاست یک کار برای ما درست می‌کردند، بعد این‌کار ما را تعطیل می‌کردند؟ خودت انصاف بده ما چه‌کار کنیم؟ به ما بانه‌ای‌ها در گذشته زغال‌فروش می‌گفتند. می‌دانی چرا؟ چون این‌جنگ‌ها را که می‌بینی از سر بی‌پولی زغال می‌کردیم و می‌فروختیم. درخت بلوط صدهاساله را می‌سوزانندیم و زغال می‌کردیم، چون هیچ چیز نداشتیم که با آن زندگی کنیم. الان باید برگردیم به همان جنگل و دوباره زغال بفروشیم؟ وضع امروز ما، این کولبرانی که بی‌کار شده‌اند، این مغازه‌داران که بیچاره شده‌اند باعث شرمساری ماست، اما باید باعث شرمساری دیگران هم باشد». یکی از مغازه‌داران که در جلسه فرمانداری بانه در حضور مجتبی خسروتاج، معاون وزیر صنعت، معدن و تجارت، به‌عنوان نماینده بازاریان صحبت کرده، می‌گوید: «روزی که آقای خسروتاج آمد، ما جلوی فرمانداری بانه جمع شدیم. ولی فقط افرادی که اسمشان نوشته شده بود حق داشتند برونند تو. مرمد اعتراض کردند و آخرش با هزار التماس چند نفر از ما هم توانستیم برویم داخل. در جلسه آقای خسروتاج گفت من نیامده‌ام اینجا حرف بزنم، آمده‌ام حرف شما را بشنوم. ولی باز هم به ما اجازه صحبت نمی‌دادند و فقط افرادی که اسمشان از قبل نوشته شده بود به‌ترتیب حرف می‌زدند و می‌گفتند ما تخفیف تعرفه‌ای و منطقه آزاد می‌خواهیم. بعد که اعتراض کردیم، خود آقای خسروتاج دخالت کرد و گفت اینجا هم باید حرف بزنند. ما هم گفتیم که درمان چیست. درد ما مرز است. این مرز نباشد فقط نان ما بریده نمی‌شود. نان خیلی‌ها قطع می‌شود. همین چند روز پیش از منشتی‌هایم از یکی از شهرهای ایران زنگ زد که من بابت تلفن گریه می‌کرد. دو ماه است یک ریال درآمد نداشته. زنی است که شوهرش چند سال پیش مرده و همه درآمدش فروش همین جنس‌هایی است که برایش می‌فرستادم. می‌دانی چند نفر مثل او هستند؟ برو در این شهر بچرخ بین کسی هست که پول گرفته باشد؟ از کولبر و کارگر تا من مغازه‌دار بی‌کار شده‌ایم. چند ماه پیش توی این پیاده‌روها جای برای قدم‌زدن نبود. این‌قدر که چادر زده بودند. امروز برو ببین وضع چطور است. برو از هتل‌ها بپرس. برو از این کارگاه بپرس چطور زندگی می‌کنند».

گردشگری در اگما

بانه بدون شک، در این سال‌ها بیشتر از هر شهری در کردستان، مسافر به خود دیده است. همین است که باعث شده این شهر کوچک پنج، شش هتل و تعداد زیادی خانه و سوئیت برای اجاره داشته باشد؛ هتل‌هایی که امروز خالی هستند و سوئیت‌هایی که مسافری ندارند. بزرگ‌ترین هتل بانه که پنج‌ستاره است، کافی‌نت، سالن برگزاری مراسمات، استخر و سونا و گجوزی و دو رستوران با انواع غذاهای

ایرانی، فرنگی، دریایی و گیاهی دارد، اما مسافر ندارد. این هتل با مشارکت یک بانک ساخته شده و امروز زمزمه‌های مصادره آن توسط بانک شنیده می‌شود. حتی تصور اینکه این هتل‌ها قرار است سوت‌وکور باشند تلخ است. هتلی که در آن ساکن هستیم هم همین وضع را دارد. تنها مسافران ما هستیم و یک تاجر اصفهانی که بارش آن‌سوی مرز مانده. او نتوانسته از فرصتی که در فروردین به واردکنندگان داده شد تا کالاهایشان را از آن‌سوی مرز به این‌سو بیاورد استفاده کند و حالا منظر فرصتی برای واردکردن کالاهایش است. به او پیشنهاد داده‌اند بارش را با کمک کولبرانی که هنوز از مسیرهای غیرقانونی تردد می‌کنند وارد کنند. اما امیدوار است بتواند جور دیگری محموله‌اش را وارد کند. در این روزهای بسته‌شدن مرزها هنوز هستند کسانی که خطر مرگ را به جان می‌خرند و از مسیرهایی که عملاً رفت‌وآمد از آنها غیرممکن است رفت‌وآمد در حکم پدیرش خطر مرگ است. اما این رفای کولبری به آن سوی مرز می‌روند. حالا این روزها دیگر کولبری واقعا مصداق «نان در برابر جان» است و خطرش را تنها کسانی قبول می‌کنند که هیچ چیزی برای ازدست‌دادن ندارند. به یکی از روستاهای اطراف بانه می‌رویم. ساکنان این روستا دو شغل بیشتر نداشته‌اند؛ چوپانی و کولبری و حالا یک شغل بیشتر ندارند؛ چوپانی. اغلب ساکنان روستا بعد از بسته‌شدن مرزها بی‌کار شده‌اند. یکی از آنان که جوان‌تر است، می‌گوید: «تا دوم دی‌ریستان درس خواندم و بعد رقتسم کولبری. چند سال کولبری کردم اما حالا سه، چهار ماه است که هزار تومان هم درآمد نداشته‌ام. هیچ‌کس درآمد نداشته است». یکی دیگر از روستائیان که کارت پیله‌وری دارد، می‌گوید «یک بار ۲۹۰ هزار تومان به حسابمان ریختند. همان و بس. دیگر چیزی نداده‌اند و ندارم. مثل بقیه». دیگران هم همین حرف‌ها را اغلب به کردی تکرار می‌کنند. وضعیت روستای بعدی هم همین‌طور است. از نوجوان ۱۶، ۱۵ ساله تا پیرمرد ۸۰، ۷۰ ساله کولبر بوده‌اند و حالا بی‌کارند. در واقع آنچه بانه را از دیگر شهرهای نوار مرزی کشور متمایز می‌کند، همین نکته است که اسناد مرزها تنها کولبران را بی‌کار نکرده است بلکه تقریباً تمامی مشاغلی که در این شهرستان وجود داشته‌اند، تحت تاثیر این تصمیم قرار گرفته‌اند.

فرماندارانه قهرمان

محمد فلاحی ۵۰ساله، فرماندار بانه که پیش از این فرماندار مریوان بوده، در این یک ماه بیشتر از دیگران در معرض اعتراضات مردم بانه بوده است. مردم به درستی او را نماینده دولت در شهرستان می‌دانند و به همین دلیل بیشتر از همه از او انتظار در نظر تغییر دارند. البته به نظر می‌رسد او هم روابط اجتماعی گسترده‌ای با مردم ندارد تا بتواند از پس آرام‌کردن آنها برآید. اغلب مغازه‌دارانی که با ما هم‌صحبت می‌شوند، می‌گویند فرماندار تنها به ذکر این نکته که نقشی در این تصمیم ندارد، اکتفا می‌کند و همدلی با آنها نشان نمی‌دهد. یکی از این مغازه‌داران می‌گوید: «معاون وزیر می‌داند ما آمد و سعی کرد حرف ما را بشنود اما فرماندار یک بار نیامد که بپرسد درد ما چیست. فقط گفت نمی‌توانم. دست من نیست. عراق مرز را بسته. هشش امروز و فردا کرد و ما را سر دواند. بعد هم که گفت اینجا از خارج دستور می‌گیرند». این «دستورگرفتن از خارج» در واقع نقل‌قولی از معاون وزیر صنعت، معدن و تجارت، به‌عنوان نماینده بازاریان صحبت کرده، می‌گوید: «روزی که آقای خسروتاج آمد، ما جلوی فرمانداری بانه جمع شدیم. ولی فقط افرادی که اسمشان نوشته شده بود حق داشتند برونند تو. مرمد اعتراض کردند و آخرش با هزار التماس چند نفر از ما هم توانستیم برویم داخل. در جلسه آقای خسروتاج گفت من نیامده‌ام اینجا حرف بزنم، آمده‌ام حرف شما را بشنوم. ولی باز هم به ما اجازه صحبت نمی‌دادند و فقط افرادی که اسمشان از قبل نوشته شده بود به‌ترتیب حرف می‌زدند و می‌گفتند ما تخفیف تعرفه‌ای و منطقه رایج دربارۀ اینتنتز در بانه هستند. یکی از اهالی دربارۀ رفتار فرماندار می‌گوید: همین ماه پیش در جوارنود هم تجمع بود. فرماندار جوارنود بین مردم رفت و روی سفره خالی‌شان نشست و گفت اگر این دستور (بستن مرزها) از استانداری بود، با مسئولیت خود مرز را باز می‌کردم اما دستور از تهران آمده اعتماد مردم را به بستن آورده است. همین تفاوت رفتار است که باعث شده درخواست استعفا فرماندار پررنگ‌ترین خواسته معترضان در یک ماه اخیر باشد. فرماندار اما همچنان خود را تنها مجری دستورات می‌داند، مدافع سرخست تشکیل منطقه آزاد و ویژه است و می‌گوید طرح جدید دولت برای تخفیف‌های گمرکی مشکلات را حل می‌کند. ادعایی که به‌سختی می‌توان باورش کرد.

فولاد برای مردم یا مردم برای فولاد

مجمع نمایندگان یزد نیز در نامه‌ای عنوان کرده بودند به‌دنبال قطع پی‌درپی آب آشامیدنی استان یزد، آب شهری از جاده‌های کشاورزی تأمین می‌شود و در صورت قطعی آب انتقالی، این وضعیت برای یک یا دو ماه دیگر می‌تواند برقرار باشد. در بخشی از نامه نیز با اشاره به تأمین نیمی از سنگ آهن مورد نیاز کشور از معادن استان یزد، این پرسش مطرح شده بود که اگر معامله‌ای شبیه آنچه با خط لوله انتقال آب استان یزد انجام می‌شود، صورت گیرد چه وجهی دارد؟ جدال بر سر منابع طبیعی و معدنی کشور در حالی در ماه‌های اخیر به مسئله‌ای فراگیر تبدیل شده است که در عصر حاضر کشورهای پیشرفته دنیا در پی محدودکردن بهره‌برداری از منابع طبیعی و انتقال آن به نسل‌های آینده و مدیریت منابع هستند. در زمینه مدیریت منابع، سروش کامیاب، مدیر پروژه فولاد بندرعباس در بخشی از مصاحبه خود با روزنامه «شرق» که در سال ۱۳۹۵ درباره چگونگی ساخت مجتمع فولاد مبارکه انجام شده بود، به مقایسه روش‌های تولید فولاد درجهان پرداخته بود. به عقیده کامیاب روش تولید فولاد به وسیله کوره بلند در کشورهایی که منابع زغال سنگ دارند، روش خوبی است اما اگر کشوری کار دارد، تولید به روش احیای مستقیم پذیرفتنی‌تر است. نکته‌ای که در گفته‌های کامیاب باید مورد توجه ویژه قرار گیرد، اشاره او به این مسئله بود که کشوری که به‌دو منبع گاز و زغال‌با دارد، باید به دقت آنالیز کند و روش بهینه را انتخاب کند. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود، این است که کشوری که آب ندارد، طبق کدام آنالیز و مدیریت اقدام به گسترش صنعت فولاد خود در مناطق بیابانی و نیمه‌بیابانی می‌کند و هر سال با افتخار، طرح‌های توسعه جدید را رونمایی می‌کند؟ از میان مجتمع فولاد مبارکه، فولاد سنگان، فولاد امیرکبیر کاشان، فولاد سفیددشت چهارمحال‌وختیاری، فولاد سبا، مجتمع ورق خودروی چهارمحال‌وختیاری و مجتمع فولاد هرمزگان، فقط مورد آخر است که در کنار آب‌های آزاد بنا شده است و مابقی در راستای تحقق شعار «فولاد بانه» به‌دو منبع گاز و زغال‌با توسعه پیدا کردند تا شعار دهان‌پرکن «صمت»، توسعه نامتوازن ناپایداری را رقم زند و با قربانی‌کردن منابع طبیعی که تنها مزیت نسبی آنها محسوب می‌شود، در بازارهای جهانی به رقابت بپردازند. اگر میزان تولید مجتمع فولاد مبارکه را مطابق آمار سال ۱۰۹۵ میلیون تن ملک سنجش قرار دهیم و میزان آب لازم برای تن فولاد را به‌طور میانگین ۲۲۰ مترمکعب در نظر بگیریم، با توجه به مصرف آب آشکار هر فرد که در طول روز به ۳۰۰ لیتر می‌رسد، کارخانه فولاد مبارکه در سال آب شرب بیش از ۲۰ میلیون نفر را مصرف می‌کند و این درحالی است که به گفته کارشناسان، فولاد مبارکه می‌تواند با تولیدکنندگان فولاد و فروش برق تولیدی نیروگاه‌ش همان خود فروش فولاد را به‌دست آورد و منابع ملی، حداقل برای چند سال بحرانی پیش‌رو کمتر هدر دهد. کاری که انجام می‌شود در حقیقت مصرف منابع ملی و طبیعی به بهانه تولید داخلی، آن هم بدون آنالیز و مدیریت صحیح است. مجتمع فولاد مبارکه در سال‌های گذشته اگر به جای افتتاح پی‌درپی پروژه‌های خود در مناطق بیابانی و کم‌آب، به توسعه یا به‌تجدید و تعقیب می‌نگریست، اکنون نتنها در بحران آبی فعلی انگشت اتهامی به سوشش نبود بلکه می‌توانست در صورت ایجاد هرگونه معضلی با اتکا به دانش و سرمایه عظیم خود برای رفع آن اقدام کند. شاید مانند کشورهای ترکیه و چین با سرمایه‌گذاری بر طرح‌های تولید آب و نه انتقال آب، علاوه بر تأمین نیازهای خود به بهبود وضعیت آب‌وهوایی استان اصفهان نیز کمک می‌کرد. نه مثل حالا که صنایع مستقر در گرداگرد شهر، اصفهان را به جزیره‌ای حرارتی تبدیل کرده است و همین عامل دیگری در هدررفت منابع آبی جهت غلبه بر این گرم‌است. اگر انتخاب صنایع و تولیدات، هوشمندانه صورت می‌گرفت و در جغرافیای کسم‌آب اصفهان تولید، صنعتی عظیم، آب را در خود نمی‌کشیدند، مسئله آب به بحران آب تبدیل نمی‌شد. باید یاد داشت برای ارزآوری این کشور خارج می‌کند و هرکدام صاحب ایده‌های ارزشمندی هستند که شاید هر یک از ایده‌ها بتواند باعث تحول در سیاست، فرهنگ، هنر و اقتصاد جامعه‌ای شود. در روزهای اخیر در فضای مجازی عکس چند نوجوان دست به دست می‌شد با یک تیر به‌تجدید و تعقیب مربوط می‌شود به تیم المپیاد ریاضی روسیه در سال ۱۹۹۸ که یکی از آنان پاول دروفوف است. همانی که با کمک این گروه، تلگرام را ساخته و تحول عظیمی در فضای مجازی ایجاد کرده است. اما خبری نیست از تیم المپیاد ایران که در همان مسابقات قهرمان اول را کسب کرده بود. بسپارند تیم‌هایی این چنین که می‌توانستند با ایده‌های خود بدون هسردادن منابع طبیعی، برای کشور ایجاد اشتغال و ارزآوری کنند. نخبگان ما هم می‌توانستند خودروهایی امین و با سوخت پاک روانه بازار کنند و یاهو و فیس‌بوک و تلگرام بنویسند. اگر حمایت می‌شدند، می‌ماندند و می‌ساختند و می‌نوشتند. منابع کشور ذخیره می‌شد برای آینده و بحران آبی نبود که نگران جدال آب باشیم و دیگر شاهد کمبیین‌های «نه به کالای اصفهانی» از سوی مردم یزد و «صدای پای آب» از جانب موهطان بختیاری در تلگرام بنویسیم و باز مانند آیت‌الله صدوقی، خرازی، همت، زال یوسف‌پور و جهان‌آرا با یک هدف در کنار یکدیگر باییم.